

# دو دفترچه



دکتر محمدعلی مجتهدی گیلانی  
تولد 1287 ، فوت 1376

استاد دکتر مجتهدی که به مدت ۳۵ سال ریاست دبیرستان البرز را به عهده داشتند واقعاً به دبیرستان البرز عشق می‌ورزیدند و با وجودی که در مقاطعی ریاست پلی تکنیک، ریاست دانشگاه شیراز، ریاست دانشگاه صنعتی شریف و ریاست دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) را نیز به عهده داشتند ولی ریاست دبیرستان البرز برای ایشان رنگ دیگری داشت و آن را با هیچ مقامی عوض نمی‌کردند.

می‌گویند در مورد ژنرال دو گل گفته اند که: دو گل یعنی فرانسه، فرانسه یعنی دو گل؛ در مورد دکتر مجتهدی هم می‌توان گفت: مجتهدی یعنی البرز، البرز یعنی مجتهدی. من که مدت شش سال در البرز بوده‌ام و دکتر مجتهدی در ششم ریاضی به ما مکانیک هم درس می‌دادند هیچ وقت ندیدم که ایشان به کسی پرخاش کنند یا به تندی با کسی صحبت کنند. دکتر مجتهدی صبح بالای پله‌های ساختمان اصلی رو به روی در بزرگ دبیرستان می‌ایستادند و اگر دانش‌آموزی پس از زنگ به دبیرستان می‌آمد دفترچه کوچکی را از جیب کوچک کت خود درمی‌آوردند و چیزی را یادداشت می‌کردند و این دفترچه نزد دانش‌آموزان اهمیت خاصی داشت. ولی از یک هفته مانده به عید نوروز دانش‌آموزان روی تخته می‌نوشتند ۷ روز به عید باقی است، شش روز به عید باقی است و غیره و عملاً درسی در بین نبود و تا دبیری می‌خواست درسی را شروع کند دانش‌آموزان می‌گفتند استاد عید شما مبارک به جای درس کمی ما را نصیحت کنید! و عملاً کلاس تعطیل می‌شد و دانش‌آموزان در حیاط دبیرستان جمع می‌شدند و بخواندن شعر و آواز مشغول می‌شدند و یکی از دانش‌آموزان که استعداد عجیبی در تقلید حرکات و صدای دبیران داشت به هنرنمایی مشغول می‌شد. ولی نکته جالب این که در این چند روز اثری از استاد دکتر مجتهدی و دفترچه یاد شده در بالای پله‌ها نبود و ایشان در اتاق خود می‌نشستند. طرفه این که وقتی سال بعد و پس از تعطیلات عید به دبیرستان می‌رفتیم قبلاً یک نفر با خط درشت روی تخته نوشته بود ۳۵۱ روز به عید باقی است!



دکتر محمود حسابی / تولد 1281 ، فوت 1371

استاد گرانقدر جناب آقای دکتر حسابی هم یکی از این دفترچه ها مخصوصاً روزهای دوم عید که برای عرض تبریک سال نو خدمت ایشان می رفتیم داشتند. اتاق پذیرایی بزرگ ایشان با وسایلی قدیمی ولی بسیار مرتب و با سلیقه آرایش یافته بود و با وارد شدن یک به یک مهمان ها با خوش آمد گویی های استاد مواجه می شدند و چیزی که ابتدا جلب توجه می کرد هفت سین زیبایی بود که با سلیقه چیده شده بود و مخصوصاً گندم سبز شده و روبان قرمزی که به آن بسته شده بود اولین نگاه را متوجه خود می کرد. استاد به محض این که یک مهمان می نشست دفترچه کوچکی را از جیب خود درمی آوردند و اسم تازه وارد را می نوشتند و عجیب این بود با این همه مهمان از شاعر و نویسنده و همکاران دانشگاهی و فامیل و غیره، ایشان بسیار مقید بودند که حتماً قبل از سیزدهم نوروز به بازدید همه مهمان ها بروند. البته بازدید ایشان هم اغلب بدون اطلاع صورت می گرفت. درست به خاطر دارم که یک سال ایشان برای بازدید عید به منزل ما تشریف آورده بودند و از قضا من هم در منزل نبودم. ظاهراً خانم در آپارتمان کوچکی که داشتیم درون هال مشغول خیاطی بوده اند.

آقای دکتر که تشریف می آوردند هرچه تعارف می کنند که بفرمایید آن اتاق و روی مبل راحت تر هستید ایشان می گویند که خیر شما به کار خود مشغول باشید من همین جا روی صندلی می نشینم. ایشان دختر مرا که آن موقع سه چهار ساله بود روی زانوی خود می نشاند و از او می پرسند وقتی بزرگ شدی دوست داری چه کاره بشوی. دختر من هم پاسخ می دهد می خواهم مثل فاطمی بشوم! فاطمی خانمی مسن بود که اغلب برای کمک و انجام کارهای منزل پیش ما می آمد و دختر ما دوست داشت که پارچه کوچکی بردارد و موقع گردگیری وسایل به ایشان کمک کند!

ناصر مقبلی، فروردین ۱۳۹۲